بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

28/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ»

**ادله برائت (وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ**)

بحث در مورد آیه شریفه **وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ** بود. روایت هایی که در ذیل این آیه بود را می خواندیم رسیدیم به روایت حمزة بن طیار. روایت سندش تا حمزة بن طیار صحیح بود. عن حمزة بن طیار عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ قَالَ حَتَّی یُعَرِّفَهُمْ مَا یُرْضِیهِ وَ مَا یُسْخِطُهُ

حالا قبل از اینکه این روایت را صحبت کنیم و بحثش را ادامه بدهیم در روایت های زیادی می خوانم بحث این آیه شریفه در مورد امامت مطرح شده است. حالا آیا آن روایاتی که مثل احمد بن محمد بن ابی نصر ... بعدا می خوانیم.

این با مفاد این روایت منافات دارد که کأنه مربوط به بیان احکام است نه مربوط به عرض کنم اصل امامت و، ولی به نظر می رسد که اینها هیچ منافاتی با هم ندارند اولا ممکن است انتباق تطبیق امام علیه السلام این آیه را در مسئله امامت به خاطر این هست که به هر حال افراد مکلف هستند به امام اعتقاد داشته باشند و یکی از وظایف افراد وظیفه ایمان به امام و تسلیم امام هست. می گوید خب نباید از مخالفت با امام اجتناب کنند. این آیه می گوید یکی از مصادیق یبین لهم ما یتقون، تبیین امام هست. ما یرضیه و ما یسخطه یکی از چیزهایی که باعی سخط افراد هست مخالفت با شخص امام است. مخالفت کردن با شخص امام باعث سخط الهی می شود که خب خداوند باید بیان کند که چه کسی ام ام هست تا روشن بشود که مخالفت با چه کسی باعث سخط الهی است و موافقت با چه کسی باعث رضایت هست. خب یکی از این باب که این روایت اعم از وظایف مربوط به عمل خارجی هست یا وظایف مربوط به عمل اعتقادی. یک جور دیگر اینکه بگوییم که اصلا حتی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه یا حتی یبین لهم ما یتقون، اینکه خداوند افراد را ما یتقون را برایشان بیان می کند بیان ما یتقون به دست امام و پیغمبر هست. حتی یبین لهم ما یتقون یعنی تا اینکه برای آنها یک رسولی و یک امامی تعیین کند که این رسول و امام آنها را به حلال و حرام راهنمایی کند. پس خود این بالملازمه استفاده می شود که باید آن امام و رسول را هم به افراد معرفی کنند دیگر. چون بدون تعیین رسول و تعیین امام و شناخت امام تبیین حلال و حرام از طرف خدا برای مردم امکان پذیر نیست. در واقع به دلالت التزامی که خداوند به اصطلاح افراد را گمراه نمی کند مگر بعد از بیان ما یتقون معنایش این است که خداوند برای انسان ها ما یتقون را بیان می کند، و بیان ما یتقون برای انسان ها به دلالت التزامیه کشف می کند که خداوند امام را برای انسان ها معرفی می کند. تطبیقش بر امام از این جهت باشد که به دلالت التزامی از بیان است نه از باب اینکه خود علم به امام وظیفه مردم است اطاعت امام. نه، ما یتقون همان ما یتقون سایر اعمال اصلا بگیریم. مراد از ما یتقون حلال و حرام های عملی هم بگیریم. اصلا حلال و حرام های اعتقادی هم نگیریم اینکه خداوند حلال و حرام را برای مردم بیان می کند حتما بیان

می کند بر اقوام این معنایش این است که پیغمبر و امام را که مبین حلال و حرام هستند به اشخاص نشان می دهد. از این جهت تطبیق داده شده است به افراد. بگذریم.

حالا این روایت حمزة بن طیار فقط یک بحثی دارد، بحث سندی دارد که حمزة بن طیار آیا ثقه است یا خیر؟ قرینه خاصی برای توثیق حمزة بن طیار نیست فقط یک سری روایاتی هست که به عنوان ابن الطیار وارد شده است. که از حشام بن حکم نقل شده است.

**قال لی ابا عبدالله علیه السلام ما فعل ابن الطیار؟ قال قلت مات رحمه الله و لقاه نضرة و سرورا فقد کان شهیدا خصومه انا اهل البیت و ما ورد فیه ایضا در رجال کشی بالسند التام فی جعفر الاحول یعنی مؤمن الطاق عن ابی عبدالله علیه السلام فقال ما فعل ابن طیار؟ فقل توفی فقال رحمه الله غفر الله علیه الرحمه و نضره و انه کان یخاصم عنا اهل البیت**

از ما دفاع می کرد و با دشمنان مناظره می کرد. حالا می گویند این ها را دلالت بر توثیق دارد یا خیر آن یک بحث هایی هست که خیلی مهم نیست. مهم این است که اصلا این مربوط به حمزة بن محمد طیار هست یا مربوط به پدرش است؟ ایشان مطالبی از آقای خوئی ذکر می کنند که این مربوط به پدرش است. قرائنی ذکر می کنند که این قرائن یکی اینکه در این روایت شخصی که به عنوان ابن طیار از او یاد شده است در زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است. در حالی که حمزة بن طیار امام های بعد را هم درک کرده است. قرائنی برای درک زمان های بعد آورده است یکی اینکه محمد بن ثنان از حمزة بن طیار نقل می کند و محمد بن ثنان زمان امام صادق را درک نکرده است. البته اینکه محمد بن ثنان زمان امام صادق علیه السلام را درک نکرده است یک دلیل روشنی بر این مدعا اقامه نشده است که چرا محمد بن ثنان آن دوران را درک نکرده است. مجرد اینکه از امام صادق روایت نمی کند دلیل بر این نیست که آن زمان را درک نکرده است و امثال اینها. ولی خب با توجه به اینکه محمد بن ثنان از روات آن طبقه اصلا روایت نمی کند. مثلا زراره، برید، محمد بن مسلم از همه اینها با واسطه نقل می کند و مستقیم نقل می کند به نظر می رسد همین مطلب درست است که زمان امام صادق را درک نکرده است ولی نیاز دارد به یک دلیل روشن تری. البته در ذهنم هست ایشان یک آدرس می دهند که محمد بن ثنان از حمزة بن طیار، در ذهنم است بیشتر از این از محمد بن ثنان از حمزة بن طیار روایت دارد. روایتش کم نیست. روایات محمد بن ثنان از چیز روشن است. این یک نکته

نکته دوم اینکه می گوید حمزة بن طیار زمان امام کاظم علیه السلام را درک کرده است. به دلیل روایتی که در روضه کافی وارد شده است عن حمزة بن طیار قال کنت عند ابی الحسن الاول علیه السلام فرآنی اتأوه فقال ما لک قلت ؟؟؟

حضرت دستور داد که حجامت کنید و چیکار کنید و امثال اینها یک داستانی نقل می کند. که امام کاظم علیه السلام نقل کرده است. ایشان می گوید نشانگر این است که امام کاظم را درک کرده است. مرحوم مجلسی در مرآة العقول در ذیل این روایت می گویند که اینکه از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است این با توجه به اینکه آن روایت هایی که در مورد ابن الطیار هست به حمزه حمل کرده است و گفته است که در زمان امام

صادق علیه السلام از دنیا رفته است پس اینجا چطور شده که از ابی الحسن نقل کرده است می گوید لعله کان فی زمن امامة أبی شاید خب این احتمال را باید اینها دفع کنند که این به چه دلیل زمان امامت پدرشان نبوده است. خب این را هم اینجور باید بگوییم که متعارف این هست که اگر از یک امامی در زمان امامت امام قبلی مطلبی سوال بشود، مطلبی نقل بشود تصریح بشود و امثال اینها. مثلا بگوییم که خصوص این مورد، موردی هست که سوال شرعی نکرده است. می گوید من دندانم درد گرفت حضرت فرمود چیست، گفتم دندانم درد می کند و حضرت دستور داد که حجامت کن و حجامت کردم و دندان دردم خوب شد و امثال اینها. اگر یک سوال شرعی یعنی آن چیزی که انتظار داشته می شود از امام سوال بشود وجود داشت اگر از کسی که امام نیست سوال بشود، به طور طبیعی این را نقل می کرده اند. اما آیا در جایی که نه، می گوید در حضور امام کاظم بودم، حضرت اینجوری به من دستور داد شاید نشود خیلی دستور داد که این ابی الحسن الاول در زمان امامت امام علیه السلام بوده است. ولی خب استدلال را یک مقدار قوی تر ممکن است کرد. آن استدلال این است که می گوید کنت عند ابی الحسن الاول. این عند ابی الحسن الاول اول یعنی زمان امام رضا علیه السلام را هم درک کرده است. ابی الحسن الاول در مقابل ابی الحسن الثانی است. زمان امام رضا را باید درک کرده باشد تا کنت انا ابی الحسن الاول، در موردش تعبیر بشود. این یک مقداری دیگر امام رضا زمان امام صادق علیه السلام یا اصلا به دنیا نیامده است یا، ولادت امام رضا را بعضی ها سال 148 گفته اند بعضی ها 153 گفته اند. 153 ،پنج سال بعد از وفات امام صادق علیه السلام است. 148 باشد خب همان سال ولادت امام کاظم، علی ای تقدیر در زمان، نه، آن مطلبی که است اگر کنت عند ابی الحسن الاول یعنی امام رضا را هم درک کرده است حمزة بن طیار. اگر امام رضا را درک کرده باشد دیگر

سوال: هم ... مجلسی و...

پاسخ: نه کنت عند ابی الحسن الاول ممکن است زمان امام صادق علیه السلام باشد. آن اشکال ندارد. ولی اینکه امام رضا علیه السلام را هم درک کرده باشد، مرحوم مجلسی این امر را بر این کرده است که بگوید که حمزة بن طیار زمان امامت امام کاظم علیه السلام را درک نکرده است. از این اگر ابی الحسن لاول تعبیر ابی الحسن الاول نشان می دهد که زمان امام رضا را هم درک کرده است. فرض کنید زمان امام رضا را زمان غیر امامتش را هم درک کرده باشد کافی هست برای اینکه آن مطلب که مرحوم مجلسی می گوید را مرتفع دانست. ولی مطلب این است که آیا واقعا این ابی الحسن الاولی که تعبیر شده است این ابی الحسن خود او تعبیر کرده است. یک بحث جدی در مورد این در بحث سماعه داشتند. که در سماعه اینکه آیا سماعه واقفی است یا واقفی نیست ما یک قرینه ای ذکر می کردیم که اصلا سماعه زمان امام رضا علیه السلام را درک نکرده است. که بحث واقفی بودن و اینها در موردشان مطرح باشد. بعد خب این مطلب را ذکر می کردیم که سماعه روایاتی دارد که سألت ابی الحسن الاول تعبیر کرده است. که این نشانگر این است که زمان امام رضا را هم درک کرده است و امثال اینها خب حالا صرف نظر از اینکه آن استدلال سألت ابی الحسن الاول آیا نشانگر این هست که زمان امامت امام رضا را درک کرده است ممکن است نه همان زمان امامت امام کاظم باشد ولی زمانی بوده است که به هر حال امام رضا هم جوری بوده است که مثلا

زنده بوده اند و بزرگ بوده اند و ابی الحسن الاول تعبیر می کرده اند ولو امام نبوده است. حالا آنها بماند.

یک بحث دیگری که در آن بحث سماعه مطرح است این است که اصلا این تعبیرات را خود سماعه کرده است یا روات بعدی؟ من این را می گفتم که شما ببینید من گاهی اوقات اینجور نقل می کنم که از حاج آقا شنیدم که حاج آقا می فرمودند که من از مرحوم آقای خمینی پرسیدم مطلب را. ممکن است من این مطلبی که از حاج آقا شنیدم زمان آقای خمینی شنیده باشم زمان حیاتشان ولی الآن که دارم نقل می کنم به اعتبار اینکه الآن از دنیا رفته است یک نوع نقل به معنا صورت بدهم ولو تعبیر حتی سألت هم هست حتی قلت هم هست ولی قلت را من نقل به معنا کنم به زمانی که من الآن دارم تعبیر می کنم. یعنی قلت لأبی الحسن الاول معنایش این نیست که به عین همین الفاظ کلام راوی وجود داشته باشد. مفاد این مطلب ممکن است آنجا گفته باشد قلت لأبی الحسن یا قلت للکاظم و امثال اینها. ولی من الآن که در زمان امام رضا هستم در اینکه این کلامی که دارم نقل می کنم کلام ابهام آمیز نباشد این تعبیر را نقل به معنا می کنم ابی الحسن الاول تعبیر می کنم.

سوال: راوی بعدی این کار را انجام داده است

پاسخ: راوی بعدی می تواند،ولو نقل قول، آخه یک بحثی آنجا هست بعضی جاها سماعه عن ابی الحسن الاول است خب بگوییم اصلا سماعه عن ابی الحسن الاول ظهور در این ندارد که لفظی که سماعه به کار برده است عن ابی الحسن الاول باشد.

سوال: این سألت مشکل دارد؟

بحثی که است مال سألت است قلت لأبی الحسن الاول سألت لأبی الحسن الاول و امثال اینها است. عرض ما این است که این ها می تواند نقل به معنا شده باشد. ما نمی توانیم چیز کنیم که حتما عین الفاظ را به کار ببرد خیلی مکرر من خودم در نقلیاتی که از حاج آقا کردم می بینم که مثلا حاج آقا می گویند که به مرحوم آقای اراکی گفتم مطلبی. ممکن است این مطلب مال زمان خود آقای اراکی از حاج آقا شنیده باشم. اصلا مکرر. ولی الآن که دارم نقل می کنم به اعتبار اینکه آقای اراکی مرحوم شده اند می گویم مرحوم آقای اراکی. این عین الفاظی که من از ایشان شنیدم را ممکن است نقل نکند و نقل به معنا کنم. این است که عن ابی الحسن الاول خیلی ظهور در این معنا ندارد که این تعبیر نقل به معنا نشده است و عین تعبیر حمزة بن طیار هست. بنابراین به این طریق نمی شود استدلال کرد. البته عرض کردم حالا آیا کنت عند ابی الحسن الاول بشود استظهار کرد که حتما زمان امامت بوده است یا نشود استظهار کرد آن دیگر من به نظرم مشکل است در اینجور مسئله ای که

سوال: ابن الطیار پدرش را هم ...

پاسخ: پدرش که متکلم معروف بوده است. محمد طیار محمد بن عبدالله طیار در اینکه متکلم برجسته ای بوده است و اینها بحثی نیست. اینها می خواهند بگویند که ابن طیار هم به او تعبیر می شده است.

سوال: ؟؟؟ یعنی چیز ندارد که شاید از رواتی که حتی آنها را درک نکرده است

پاسخ: باید واقعا بررسی کرد که آیا از آن رواتی که درک نکرده است اینجور تعبیر می کرده است یا خیر خیلی روشن نیست. نه معلوم نیست اینجور باشد اگر هم وجاده باشد از مشایخ درک می کرده مثلا وجاده تعبیر می کرده است.

این روایت قطع نظر از این بحث های دلالی و امثال اینهایی که مرحوم مجلسی مطرح کردند یک بحث دیگری در موردش مطرح است و آن این است که اصلا سندش درست است یا خیر. سندش درست است یا درست نیست. آقای خوئی که به این روایت می خواهند استشهاد کنند سند این روایت را آقای خوئی تصریح نمی کنند. در سندش حکم بن مسکین هست که حکم بن مسکین را اقای خوئی تصحیح نمی کنند. حالا سند روایت این است احمد بن محمد الکوفی که عاصمی هست عن علی بن حسن بن علی بن فضال عن محمد بن عبد الحمید عن الحکم بن المسکین عن حمزة بن طیار. شاید همه اش را با یک مقداری بالا و پایین بشود درست کرد و محمد بن عبد الحمید هم بحث هایی هست که محمد بن عبد الحمید یک توثیقی در موردش وجود دارد در رجال نجاشی و آن توثیق مال محمد بن عبد الحمید است یا مال پدرش عبدالحمید سالم هست و امثال اینها یک بحث هایی ان قلت و قلت هایی هست تا حکم بن مسکین را توثیق کردنش خیلی مشکل نیست. حکم بن مسکین یک مقداری مشکل دارد. حکم بن مسکین جزو مشایخ ابن ابی عمیر است توثیقش را مبنای مشایخ ابن ابی عمیر ساده است. ولی الآن نشد مراجعه کنم ببینم رو قوانین آقای خوئی حکم بن مسکین شاید در کامل الزیارات هم وارد شده است ولی خب مرحوم آقای خوئی از این مبنا برگشته است و اینها. خب علی ای تقدیر این روایت را به تنهایی نمی شود تمسک کرد باید دید که سند آن درست است یا نیست و امثال اینها. یکی از مشکلات در این بحث ها این است که توجه به آن سند شاهد نمی شود شواهدی که انسان می خواهد ذکر کند. بله اگر ما آنها را به عنوان جزیی از قراین بخواهیم ذکر کنیم خیلی شاید نیازی به سند هم نداشته باشد. آن را نمی خواهیم دلیل بگیریم به عنوان جزء باشد آن سند هم نداشته باشد می شود به آن استشهاد کرد. علی ای تقدیر این نکته اصلی تر نکات دیگری است که در کلام ایشان هم اشاره به آن می شده است که محمد بن عبدلله طیار بوده است که اهل مناظره بوده است مناظره گر بوده است و امثال اینها. ولی حمزة بن محمد طیار اینجور نبوده است بلکه از بعضی روایات هست که در رجال کشی هم نقل شده است که ازش استفاده می شده است که اهل مناظره نبوده است و این یخاصم عنا شهید الخصومه عنا اهل البیت و یخاصم عنا اهل البیت و اینها این تعبیرات مال پدرش هست ابن الطیار و این نکته را هم عرض بکنم خیلی وقت ها یک نام، نام خانوادگی می شده است. اصل آن مثلا طیار می توانسته وصف عبدالله باشد پدر محمد یا اصلا وصف اجدادشان ولی این یک نام خانوادگی می شده است. چون نام خانوادگی می شده است بنابراین خب به خود این حمزه هم ممکن است طیار تعبیر کند به محمد هم طیار تعبیر کنیم به اعتبار اینکه این نام نام خانوادگی است. به اعتبار اینکه لقب یکی از اجدادشان هم هست. ابن الطیار هم می شده است. مثل نجاشی و ابن النجاشی. در مورد نجاشی معروف در کتاب های اهل تسنن به خصوص در لسان المیزان همیشه ابن النجاشی، معمولا ابن النجاشی ازش تعبیر می کند. به اعتبار اینکه نجاشی جد بالایش است. یعنی نجاشی که ما می گوییم این عبدالله نجاشی عبدالله بن نجاشی ای که رساله امام صادق دارد که والی اهواز بوده است و اینها این جد نجاشی است. نجاشی شاید جد دهمش باشد. به اعتبار آن هم نجاشی اسم این خانواده شده بوده است و هم ابن النجاشی می گفته اند و هم نجاشی خالی هر

دویش تعبیر می کرده اند. ندیم و ابن الندیم. جعابی ابن الجعابی. این ها تعبیراتی هست که بعضی وقت ها غفلت شده است. مثلا بعضی ها این تجدد فهرست ابن ندیم را که چاپ کرده است رویش نوشته است الفهرست للندیم و اصرار دارد که مؤلف خودش ندیم بوده است در حالی که در اینکه به مؤلف ندیم می گفته اند درست است ولی اینکه ابن ندیم غلط است آن شاهد نداریم. شیخ طوسی در فهرست مکرر از ابن ندیم که نقل می کند با ابن الندیم تعبیر می کند. ندیم درست بوده ابقن الندیم هر دویش تعبیرش درست است. محمد بن عبدالله طیار هم طیار می تواند صفت محمد باشد و هم می تواند صفت طیار باشد. به اعتبار اینکه نام خانوادگی هست به آن طیار تعبیر می کرده اند به اعتبار اینکه نام پدرش بوده است ابن الطیار تعبیر می کرده اند و این دیگر شواهد دیگری که اینجا هست شواهد خوبی است. مجموعا روشن است که این تعبیراتی که اینجا وجود دارد مربوط به پدر هست. حالا من آن روایت که ایشان می گوید که حمزة بن طیار جزو چیزها نبود ایشان توضیح نداده است که سندش خوب است یا سندش خوب نیست. این را هم من باز مراجعه نکردم.

سوال: استاد ببخشید این روایت را در ضمن چه کسی آورده اند؟

پاسخ: الطیار و ابیه. یک همچین عنوانی دارد. عنوانی که در رجال کشی است عنوان عام است. الطیار و ابیه این من احتمال می دهم الطیار و ابیه محرف الطیار و ابنه باشد. می خواهم به گویم به حمزه هم آن چیزی که کشی دارد کأنه به حمزه طیار می گفته اند و به پدرش هم طیار می گفتند. ولی این باید الطیار و ابنه باشد چون معمولا حمزه را ابن الطیار تعبیر می کرده اند و در اینکه به پدر طیار اطلاق می شده است بحثی نیست. معمولا در خیلی وقت ها محمد الطیار، الطیار، کنت عند الطیار امثال اینها مراد محمد هست روایت های زیادی هست که از خود محمد طیار تعبیر می کرده اند. غرضم این بحث را حالا وسط کشیدم اینکه مجرد اطلاق طیار به محمد، منافات ندارد که ابن الطیار هم به آن بگویند.

سوال: آنوقت ضمن ... چه گفته اند...

پاسخ: چهار پنج تا روایت آورده است. همین روایت حمزة بن طیار را هم آورده است. امثال اینها که حمزة طیار هم در مورد پدر هست و هم در مورد پسر. حدس می زنم عنوانش..

سوال: یعنی در هر دو هم در مورد پدر و هم در مورد پسر .. این دو تا معلوم نیست در مورد کیست یعنی شک می کنیم ما. غیر از این دو تا یعنی جای دیگر...

پاسخ: روایتی که هست حالا اول این روایت را بیاورید.

لیقبل کل واحد

بحث این است که این روایت هم در مورد حمزه است و هم در مورد پدرش. بنابراین آن عنوانی که گفته است فی الطیار و ابنه که ما استظهار می کنیم طیار و ابیه که دو نسخ موجود به یک شکل است علی ای تقدیر این روایت که در ذیل آن هست آن را تعمیم می کند. حالا روایت های دیگری که مال پدر است مال پسر است فرق ندارد. چهار پنج تا روایت نقل کرده است و این عنوانی که دارد به ملاحظه این روایت عنوان

صحیح است. حالا آنها دیگر مال پدر باشد یا پسر باشد مشکلی در مورد عنوان ایجاد نمی شود. سند این روایت چی بود؟

محمد بن مسعود حدث ؟؟؟ جعفر بن بشیر ابن بکیر حمزة بن طیار

این روایت ابن بکیر غیر موثقه است ولی بقیه اش ثقات هستند. این است که تقریبا روشن است که این ابن الطیاری که هست مراد محمد هست و نمی خواهیم هم بگوییم که حتما تحریف رخ داده است و طیار خالی بوده است نه، هم به محمد طیار می گفتند و هم به او ابن الطیار می گفتند و چون معمولا به او طیار می گفتند ابن الطیار خیلی وقتها مراد پسر حمزه بوده است. ولی گاهی اوقات هم به خود پدر هم ابن الطیار می گفتند. ظاهرا این ابن الطیار مراد خود پدر است. اصل این ادعا که این روایت ها مربوط به پدر هست تقریبا روشن است ولی این بحث سر بعضی از آن استدلالات خاصی است که شده است. گفتیم شبیه این روایت روایتی است که عبد الاعلی نقل کرده است. این روایت عبد الاعلی یک بحث این هست که آیا قرینه ای داریم حالا قبل از اینکه این روایت عبد الاعلی را بخوانم این روایت عبد الاعلی در تفسیر عیاشی مفصل تر نقل شده است. آن نقل کاملش را از تفسیر عیاشی بخوانیم آن مفید هست برای بحث های ما من کاملش را می خوانم

عن عبد الاعلی قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قَوْلِ اللَّهِ وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ قَالَ حَتَّی یُعَرِّفَهُمْ مَا یُرْضِیهِ وَ مَا یُسْخِطُهُ ثمّ قال الا اما انکرنا لمؤمن بما لا یعذر الله الناس بجهالة

جهالة در نسخه تفسیر عیاشی است تفسیر برهان نقل می کند که جهالته باید همین جهالته باشد.

اما انا انکرنا لمؤمن بما لا یعذر الله الناس بجهالة

عبارت یک جوری است ولی ظاهرا مرادش این است که ما چیزی را برای مؤمن انکار می کنیم و ایراد می گیریم که خداوند مردم را در جهالت او معذور نمی داند. یعنی ما اگر ایراد می گیریم که چرا فلان چیز را نمی دانید در جایی ایراد می گیریم که خدا بندگان را معذور نداشته باشد. خب اگر این ارتباطش با قبل چیست؟ یک جور این است که می خواهد بگوید که ما اگر بندگان مطلبی را بلد نبودند ما به مؤمن ایراد می گیریم که چرا فلان چیز را بلد نبودید؟ او بگوید که خب ما احتجاج می کنیم به آنها در مورد بلد نبودن در جایی احتجاج می کنیم که خداوند بنده را معذور نداشته باشد. کجا بنده معذور نیست؟ جایی که خدا آن را بیان کرده است و این نرفته است که یاد بگیرد. بنابراین ممکن است لیضلّ قوما معنایش این باشد که خداوند بنده را گمراه نمی کند مگر اینکه بیان کند. این بیان معنای وصول نیست. این بیان به معنای بیان در معرض وصول است. میگوید خدا این را بیان می کند اینکه ببینیم یک گروهی این بیان را یاد نگرفته باشند، اضلال به معنای یاد نگرفتن. در اثر یاد نگرفتن به گمراهی بیفتند نه به جهت این است که خدا بیان نکرده است. خدا بیان کرده است ولی اینها نرفته اند که یاد بگیرند. معنای بیان کردن خدا این نیست که به تک تک اینها ایصال کند. خدا بیان می کند و خدا که بیان می کند اینها باید بروند و یاد بگیرند. اگر این معنا باشد که اصلا ربطی به برائت بهیچوجه ندارد. این معنایش این است که در صورتی انسان ها

به خاطر جهل گمراه می شوند که این گمراه شدن به جهت جهل به جهت این نیست که خداوند بیان نکرده است. به جهت اینکه انسان ها نرفته اند بیان خدا را یاد بگیرند. و این هیچ ربطی به بحث های برائت و این حرفها ندارد. اضلال یعنی به راه راست نرسیدن یعنی ندانستن تکلیف. آن وقت ضلالت به این معنا می شود می گوید اگر دیدید یک نفر جاهل و گمراه شد این نه به خاطر این هست که خدا بیان نکرده است خدا بیان کرده است اینها نرفته اند یاد بگیرند. اینها معذور نیستند که مجرد اینکه من نمی دانستم اینکه عذر نیست. خدا که بیان کرده است برو یاد بگیر. البته ممکن است یک نکته ای اینجا باشد من فقط عرض کنم این است که عمی انا انکرنا لمؤمن، این عبارت یک جوری است. یک عبارت مشابهی در مورد این در یک روایت دیگر است آن روایت یک مفادی دارد این مفاد ببینید این است در اصول سته عشر صفحه 78 می گوید

**انا قوم فرض الله طاعتنا فی کتابه و انتم تأتمّون بما لا یعذر الناس بجهالته**

شما به یک امامی اقتدا می کنید امام شما کسی است که خداوند مردم را به جهت جهالت آن امام معذور نمی دارد. اگر یک همچین، اینجا چون انرکنا لمؤمن در این عبارت هست اصلا من عبارت برایم خیلی نامأنوس است. اگر انکر علی مؤمن بود، یک حرفی. یا انکرنا لمؤمن به نظرم این باید یک جور تحریفی چیزی رخ داده باشد. اگر نمی دانم عبارت را چه شکلی بوده است که این شکلی شده است و امثال اینها. اگر مفادش انتم تأتمّون یک همچین مفادی داشته باشد معنایش این است که این روایت ناظر به این است که خداوند امام را معرفی می کند و مردم وظیفه دارند بروند امام را یاد بگیرند تا به گمراهی نیفتند. بحث این است که باز هم مربوط به امام و امامت و امثال اینها است. به این تعبیر که مردم در ندانستن، نشناختن امام معذور نیستند چون خداوند بیان کرده است حتی یبین لهم ما یتقون. اگر این باشد باز هم اصلا ربطی به بحث برائت ندارد. اضلال یعنی نشناختن تکلیف. می گوید این که مکلفین گمراه می شوند و تکالیف را نمی دانند نه به خاطر اینکه خدا بیان نکرده است. خدا اگر کسی گمراه است یعنی نمی داند تکلیفش چیست. گمراه یعنی ندانستن تکلیف عملی. نداستن وظیفه عملی بعد از این هست که خداوند وظیفه را انجام داده است. اگر مفاد آیه شریفه این باشد که دقیقا هم همین احتمال در مورد آیه وجود دارد حالا صرف نظر از این روایت خب دیگر اصلا نمی شود به آیه تمسک کرد. حالا من یک بحث این تیکه ذیل این روایت هست تکه مهم تری که از این روایت حالا وقت گذشته است بخوانم این است که ادامه روایت این است.

**و الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکة**

بحث لزوم احتیاط را ذیل این روایت آورده است. این خیلی مهم است در نحوه تفسیر کردن روایت حالا بقیه این روایت و بحث های دیگری که اینجا هست را بعدا ذکر می کنیم. یک بحث این است که این عبد الاعلی را می شود شناخت؟ دوم اینکه اگر این عبد الاعلی را نشناسیم آیا این عبد الاعلی ثقه است یا خیر این را انشاءالله فردا در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد